

# حس شیرین موفقیت

محبت اله همتی  
عکاس: اعظم لاریجانی

کودک از شادی بی‌پایانش حکایت می‌کرد. این صحنه را هرگز فراموش نخواهم کرد.  
نمی‌دانم مربی آن کودک چقدر وقت صرف آموزش آن عمل به‌ظاهر ساده کرده بود. شاید آن کودک در میان کودکان شبیه خودش انسان خوشبختی بود که سرنوشت، او را به آن مرکز کشانده بود و مربی دلسوزی نصیبش شده بود.



اکنون بیش از سی‌سال از آن روز می‌گذرد و هنوز کودکان با نیازهای ویژه بسیاری هستند که از آموزش و پرورش حداقلی و متناسب با نیازشان بی‌بهره‌اند.

## \* پی‌نوشت

اخیراً بانک جهانی گزارشی درباره آموزش منتشر کرده است که از تغییر زاویه دید آن به امر آموزش حکایت دارد. فراهم کردن فرصت‌های برابر آموزشی برای تمام کودکان، جای خود را به تمرکز به مفهوم یادگیری سپرده و این چالش جدی را مطرح کرده است که تحصیل در مدرسه لزوماً به معنای یادگیری نیست.

از این منظر، توجه به آموزش و پرورش کودکان با نیازهای ویژه تأمل‌انگیز است. به استناد تجربه زیسته نگارنده، ما در این زمینه هنوز از حیث کمی و کیفی دچار مسئله‌ایم.

یکی از روزهای سال ۱۳۶۴ بود. به همراه هم‌کلاسی‌ها بازدید داشتیم از یکی از مراکز نگهداری کودکان استثنایی که به‌طور شبانه‌روزی اداره می‌شد. آن زمان در مرکز تربیت معلم شهید دستغیب در رشته آموزش ابتدایی درس می‌خواندم. بهانه بازدید، درسی با عنوان روان‌شناسی کودکان استثنایی (به تعبیر آن روز) بود.

در مرکز نگهداری، بچه‌ها به طیف‌های مختلفی تقسیم شده بودند: کودکان آموزش‌پذیر، کودکان تربیت‌پذیر، و لایه برنامه آموزشی آن‌ها هم براساس این تقسیم‌بندی شکل گرفته بود.

آن روز، یکی از روزهای سخت و ماندگار زندگی من بود. حس عجیبی داشتم؛ حسی که اکنون برایم قابل توصیف نیست اما همچنان در وجودم زنده است. نمی‌دانم بنویسم غمگین بودم یا چیزی شبیه به این. حسی شبیه حس حیرانی و سرگستگی داشتم. قبلاً با این کودکان در حد وسیع و از نزدیک ارتباط برقرار نکرده بودم. پیش از آن، در مدرسه‌های فعالیت می‌کردم که یکی از همکارانم فرزند مبتلا به سندرم داون داشت و گاهی فرزندش را با خود به مدرسه می‌آورد. تنها برخورد من با این قبیل بچه‌ها همین بود. اما آن روز تعداد زیادی از کودکان عقب‌مانده ذهنی - به تعبیر آن روزگار - و کودکان با نیازهای ویژه - به تعبیر امروز - را یکجا ندیده بودم. مثل اینکه می‌بایست رنج‌ها و تلاش‌های مریبان بزرگ و اندیشمندان تعلیم و تربیت در طول سالیان به ثمر برسد تا به تعبیر «کودکان با نیازهای ویژه» برسیم. چه رنج‌ها که حاصل آن‌ها تغییر نگاه ما را سبب شده است.

آن روز با صحنه‌ای جالب روبه‌رو شدم؛ کودکی با خوشحالی تمام پیراهنش را درمی‌آورد و دوباره به تن می‌کرد. او بارها این کار را تکرار کرد. صدای خنده و شادمانی‌اش یک آن قطع نمی‌شد و من متعجب نگاهش می‌کردم. مربی‌اش توضیح می‌داد که «فکر نکنید این کار برای او آسان بوده است. پوشیدن و درآوردن پیراهن برای او موفقیت بزرگی است. تصور کنید که در یک آزمون سخت و رقابتی رتبه اول را به دست آورده‌اید. حس این کودک، همان حس شیرین موفقیت است.» خنده